**اصول: استصحاب، جلسه 36: شنبه 06/09/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

خب مرحوم شهید صدر فرموده بودند که یک اموری باعث می‌شود که یک قطعات زمان به صورت متعدد در نظر گرفته نشود و مجموعه‌اش یک شیء واحد تلقی بشود. ایشان گفتند گاهی اوقات وحدت به خاطر این هست که اجزای یک شیء در یک زمان واحد موجود هستند، مثل امور قار الذات. یک موقعی وحدت به خاطر اتصال هست. حالا یا اتصال حقیقی یا اتصال انایی، به آن سه قسمی که ایشان برای اتصال تصویر کرده بودند. اینجا حالا یک نکتۀ کوچکی عرض بکنم، من عرض کردم که نفس اتصال کافی نیست برای وحدت. یک چیز بیشتری از اتصال شرط هست، یک نکته‌ای در مورد مثلاً بعضی از زمانیات عرض بکنم. ببینید ما شخصی که دارد یک سخنرانی می‌کند، آن سخنرانی خب واحد تلقی می‌شود، در صورتی که موضوع سخنرانی یک موضوع واحدی باشد. ولی شخصی مثلاً پشت سر، الآن درس اصول دارد می‌گوید بلا فاصله درس فقه بگوید. اینها عرفاً هم دو تا شیء تلقی می‌شود، ولو فاصلۀ بین اینها نیفتد. موضوع تعدد موضوع این شیء را دو تا می‌کند. یا مخاطبین تغییر کنند. یک بحث واحد است، ولی مخاطبین، یک بنده خدایی صمدیه دارد درس می‌دهد، برای شاگردهای مختلف، گروه اوّل می‌آیند، این گروه می‌روند، گروه دوم می‌آید و هیچ بین این دو تا فصل معتنابهی که مضر به وحدت هست حاصل نمی‌شود، با این حال اینها دو تا درس تلقی می‌شوند. با توجه به تعدد مخاطبی که وجود دارد. یک امور دیگری هست که اینجا باید در نظر گرفته بشود. وحدت موضوع، وحدت مخاطب و اینجور امور را هم باید در نظر بگیریم تا عرف اینها را واحد تلقی کند. و این هم وحدتش، وحدت حقیقی نیست، وحدت اعتباری است. یعنی تفاوت بین، اینجور نیست که الآن دو تا درس مطرح باشد یکی‌اش اصول است، اینجا بگوییم دو تا درس هستند، جایی که پشت سر هم همه‌اش فقه بگوید اینها یکی بشود. حقیقتاً اینها اجزای منفصله هستند. ولی این مجموعه را چجوری یکی در نظر بگیریم یا دو تا در نظر بگیریم، دیدگاه عرف است دیگر. یک چیز حقیقی به آن معنا نیست که، این دیدگاه عرفی که این مجموعه را یکی در نظر گرفتند، مقوّمش آن اتصال خب شرطش است، شرط لازمش است، ولی منهای بحث اتصال چیزهای دیگری را هم شرط هست، مثلاً وحدت موضوع، وحدت مخاطب، در حالا این بحث مثلاً تکلم که در نظر می‌گیرم. یک نکات جانبی دیگری هم اینجا وجود دارد که آن نکات را باید در نظر گرفت تا یک شیء واحد بشود. فرض کنید اجزای یک اتاق‌های یک خانه این مجموعه اتاق‌های یک خانه تلقی می‌شوند. ولی همین اتاق با خانۀ همسایه، ولو به هم چسبیده باشند دو تا تلقی می‌شوند، اینها همسایگان، ولو حتی ممکن است شما یک دیواری بینشان هم، یک سوراخی هم بینشان بکنید از این به آن راه داشته باشد. ولی این راه داشته شدن باعث نمی‌شود که اینها یک، این شبیه این در بعضی از این پدیده‌های مکان هست، شهرها. این‌که مثلاً قم و پردیسان اینها یک شهر هستند یا دو شهر هستند؟ اینها اعتبارات متفاوت هست که اینها را، مثلاً ببینید بعضی از شهرها هستند که از اوّل اینها از هم منفصل بودند، مثل نوشهر و چالوس. اینها الآن قدیم نمی‌دانم چطور بوده؟ ولی الآن نوشهر و چالوس دقیقاً به هم چسبیدند. ولی با وجودی که به هم چسبیدند دو تا شهر هستند. دو تا شهرستان هستند، شهرستان نوشهر با شهرستان چالوس فرق دارد. دو تا فرمانداری مستقل هستند در هیچ فاصلۀ بین اینها نیست، اینها کاملاً به هم چسبیده‌اند، ولی دقیقاً مثل همین در مورد محلات یک شهر نیست. این دیگر اعتباراتی هست که این مجموعه را ما اسمش را می‌گذاریم چالوس، آن مجموعه را اسمش را می‌گذاریم. و اینها منشاء اثر هم هست. یعنی به این معنا که شما وقتی اینها دو تا شدند از چالوس وقتی می‌روید نوشهر، مسافرت کردید. ولی وقتی دو تا نیستند، یکی هستند، از قسمتی از این می‌رود قسمت دیگر از شهر خارج نشده. این وحدت و تعدد در مفهوم حضور و سفر تأثیر دارد، اثرگذار هستند. این‌که اینها مثلاً از قبل دو تا هویت مستقل داشته باشند، یا یکی‌شان تبعی دیگری باشد اثرگذار است. فرض کنیم جمکران به عنوان یکی از توابع قم تلقی می‌شود. این توابع قم وقتی بزرگ می‌شود قم و به آن می‌چسبد مثلاً جزء قم تلقی می‌شود. ولی اگر دو تا چیز باشد هر دوشان هویت استقلالی دارند، ولو به هم بچسبند آن هویت استقلالی‌شان را از دست نمی‌دهند. اینها چیزهایی هست که می‌گویم اعتبارات عرفی هست در مورد این‌که شهر واحد را چجوری تلقی کنیم که اثرش در صدق سفر و عدم صدق سفر ظاهر می‌شود. همینجور این موردی موردی باید در نظر گرفت. و یک حکم کلی نمی‌توانیم صادر کنیم که کجاها وحدت صدق می‌کند، وحدت صدق نمی‌کند. می‌شود در مواردی دقت کرد که ببینیم آدم در آن موردهای خاص و مشابهاتش چه نکته‌ای برای صدق وحدت دخالت دارد و اینها. ولی یک قانون‌های کلی آنچنانی شاید نشود برایش ذکر کرد. علی ای تقدیر گاهی اوقات یک شیءای که اجزای عدیده دارد مجموع این اجزاء را حالا این شیء در بستر مکان هست، در بستر زمان هست، هر چی هست آنها یکی تلقی می‌شود و یکی به شمار می‌آید. گاهی اوقات متعدد به شمار می‌آید، این در بحث‌های فقهی از جمله در بحث جریان استصحاب اثر خودش را ظاهر می‌کند.

خب مرحوم آقای صدر یکی از مواردی را که به عنوان یک شیء واحد تلقی می‌کنند جایی که فاصلۀ بین اجزای شیء فاصلۀ معتدّ به هست ولی یک نوع تکرار مستمر برای شیء حاکم است. فرض کنید بنده خدایی هست هر روز ساعت ۸ تا ۹ درس می‌گوید، یک تدریس مستمر روزانۀ ۸ تا ۹ دارد. نمی‌دانیم مثلاً هنوز این عادت وجود دارد، یا عادت وجود ندارد. استصحاب بقای این تکرر مستمر، درس دادن استمراری در ساعت ۸ صبح هست. این یک نوع وحدتی حاکم هست. مرحوم آقای صدر اینجا ایشان اشکال را مطرح می‌کنند که خب ما یک درست است که به این ملاحظه این را واحد در نظر می‌گیریم و بگوییم استصحاب می‌کنیم ولی این معارض ممکن است بگوییم با یک استصحاب دیگر است، آن این است که فرض کنید یک روزی که نمی‌دانیم این روز عادت تدریسی همیشگی‌اش ادامه دارد یا ادامه ندارد، ما خب قبل از ساعت ۸ صبح این آقا درس نداشته. استصحاب کنیم عدم تدریس قبل از ۸ صبح را، این.

آقای صدر اینجا در پاسخ یک نکته‌ای را اشاره می‌کنند، من خیلی برایم مفهوم نبود این یعنی چی؟ این‌که ایشان می‌گویند که حالت سابقۀ مرکبه دارد، یعنی چی؟ خیلی حالا برایم قابل هضم نبود. آن چیزی که ما می‌فهمیم آن این است که ما دو گونه نگاه به اینجا داریم. یعنی ما می‌توانیم از دو منظر نگاه کنیم. یعنی هر دو ملاحظه اینها عرض کردم این وحدت و تعددها، وحدت و تعددهایی است که عرف اینها را ملاحظه کرده. لحاظ‌های عرفی هست. ما از یک طرف می‌توانیم بگوییم که یک عادت مستمره‌ای اینجا وجود دارد که هر روز در ساعت ۸ صبح درس شروع می‌شود، ساعت ۹ صبح خاتمه پیدا می‌کند.

یک جهت دیگر این‌که بالأخره قبل از ساعت ۸ صبح درسی تحقق نداشته. هر دوی این ملاحظات، ملاحظاتی است عرفی. و ذاتاً استصحاب یعنی ما دو تا یقین و شک را اینجا می‌توانیم ملاحظه کنیم، ولی به نظر می‌رسد که استصحاب این عادت مستمره حکومت دارد بر استصحاب آن عدم قبل از ساعت معین. یعنی ما چرا شک داریم که امروز ساعت ۸ آیا درس گفت یا درس نگفته، چون نمی‌دانیم این عادت ادامه دارد یا ادامه ندارد. منشاء شک ما، شک در بقای این عادت و دعب هست. حالا بفرمایید به تعبیر دیگر آن عادت و دعب را یک تعبیر دیگری هست آن این‌که بگوییم قضیۀ شرطیه است. ما اگر ساعت ۸ بیاید درس شروع می‌شود. این قضیۀ شرطیه در قبل از ساعت ۸ هم صدق می‌کند. چون قضیۀ شرطیه، صدقش به صدق طرفین نیست. در زمانی که طرفینش هم فعلیت ندارد و تحقق ندارند صدق می‌کند. پس ساعت ۷ صبح هم این قضیه صدق می‌کند که اگر ساعت ۸ بیاید درس شروع می‌شود. منشاء این‌که من شک می‌کنم آیا بالفعل درس شروع شده است یا شروع نشده است همین شک هست که آیا این قضیۀ تعلیقیه وجود دارد یا وجود ندارد؟ این همان شبهه‌ای هست که همیشه در بحث استصحاب تعلیقی و تعارض با استصحاب تنجیزی هست. این شبهه اصلاً همان شبهه هست. ما در جایی که یک استصحاب تعلیقی داریم، استصحاب این‌که لو غلیٰ لنجس. در مورد عنب این در حالت عنبیت ما می‌دانیم اگر قلیان عارض شود نجس می‌شود، حرام می‌شود. بحث این هست که آیا اگر این عنب تبدیل شد به زبیب، فرض این است که عنبیت و زبیبیت حالات شیء هستند، نه جزء مقومی که هویت شیء را متعدد کنند. خب ما اینجا دو تا استصحاب مورد بحث هست که این دو تا استصحاب با همدیگر تعارض کنند. یک استصحاب این است که آیا این قضیۀ تعلیقیه‌ای که لو غلیٰ لحَرُم هنوز صادق هست یا صادق نیست. یک مطلب دیگر این‌که قبل از غلیان این انگور، این کشمش خب پاک بود. حالا که غلیان پیدا کرد آیا نجس شده؟ حرام شده؟ یا نجس و حرام نشده. خب اینجا این دو تا استصحاب را با همدیگر معارض انداختند. اینجا این هست که استصحاب سببی بر استصحاب مسببی مقدم هست. استصحاب تعلیقی بر استصحاب تنجیزی مقدم هست. یک اشکالی همانجا مطرح هست که اینجا هم دقیقاً همانجا مطرح هست که در حکومت اصل سببی بر اصل مسببی باید تسبّب شرعی باشد. در جایی که تسبب عقلی هست اینجا حکومت جاری نمی‌شود. این‌که اگر قضیۀ شرطیه صادق باشد با تحقق شرط جزاء تحقق پیدا می‌کند. این به حکم عقل است، نه این‌که شارع این مطلب را بیان کرده باشد. خب این اشکالی که هست. خب آنجا همان جوابی که آنجا هم مطرح هست آن این است که در واقع ملازمه فقط در مقام واقع نیست، اصلاً این‌که شما شارع مقدس می‌گوید این قضیۀ تعلیقیه صادق است یعنی چی اصلاً؟ این قضیه تعلیقیه صادق است در مقام ظاهر، شارع مقدس می‌گوید سابقاً این شیء اگر غلیان پیدا می‌کرد حرام می‌شد. حالا هم ظاهراً شما این قضیه را به حکم شارع می‌گویید پابرجاست. لو غلیٰ لنَجَس. این اصلاً معنایش چی است؟ من می‌خواهم یک مقدار بالاتر از علیت و معلولیت مطرح کنم. حالا یک بیان این هست که ما بگوییم که اینجا وقتی قضیۀ شرطیه صدق می‌کند نمی‌تواند قضیۀ شرطیه به حکم ظاهری شرعی صدق کند، عرف زیر بار این نمی‌رود که ما بگوییم این قضیۀ شرطیه ظاهراً موجود است ولی با تحقق شرط جزا موجود نیست. این کأنّ معقول نیست. یعنی در مقام ظاهر ملازمۀ بین تحقق قضیۀ شرطیه و بین تحقق الجزاء عند تحقق الشرط است. و عرف نمی‌تواند در مقام ظاهر بین اینها تفکیک کند. همچنان که در مقام واقع بین اینها تفکیک نیست، در مقام ظاهر هم بین اینها تفکیک نیست. من این را می‌خواهم عرض بکنم، اصلاً تحقق جزا عند تحقق الشرط با آن، آن چیز واقعی‌اش را شما در نظر بگیرید، آیا اینها با آن تحقق چیز شرطیه دو تا وجود مستقل دارند؟ یا دو گونه اعتبار عقلی است؟ یک پدیده‌ای در خارج تحقق دارد، آن پدیده این است که وقتی شرط تحقق پیدا می‌کند جزا تحقق پیدا می‌کند. عقل انسان از این پدیدۀ واحد دو تا عنوان انتزاع می‌کند. عناوین انتزاعی از منشاء انتزاع واحد هستند. این‌که با تحقق شرط جزاء تحقق پیدا می‌کند. از این چی انتزاع می‌کند؟ از یک طرف این مطلب را انتزاع می‌کند که اگر شرط تحقق پیدا کند جزاء تحقق پیدا کرده است. این یک.

شاگرد: همان قضیۀ شرطیه.

استاد: همان قضیۀ شرطیه. یک چیز دیگری قضیۀ فعلیه هم انتزاع می‌کند، آن این است زمانی که شرط تحقق پیدا می‌کند جزا را می‌گوید صادق است. اینها یک شیء هستند. آن مطلبی که مرحوم، در بحث جعل و مجعول. این جعل و مجعول هم دقیقاً همین هست. آن بحث‌های تعارض بین استصحاب جعل با استصحاب مجعول اینها هم دقیقاً همین‌ها هستند. آن این است که حقیقت جعل و حقیقت مجعول یکی‌اند. جعل و مجعول حقیقتاً دو تا شیء نیستند. ولی دو تا چیز انتزاعی هستند. یعنی دو تا عنوان انتزاعی هستند. در عالم اعتبار عقلی دو تا اعتبار هستند. ولی از یک واقعیت عینی انتزاع شدند. بنابراین نمی‌شود در عالم، این‌که ما می‌گوییم قضیۀ شرطیه صدق می‌کند با تحقق جزا عند تحقق الشرط دو وجود ندارند. در عالم عین و عالم واقعیت اینها یک شیء هستند. و یک تحقق دارند. حالا ما که می‌خواهیم بگوییم یکی هستند اگر اینها را هم یکی ندانیم، متعدد در نظر بگیریم اینقدر بین اینها تلازم شدید هست که این تلازم نه تنها در مرحلۀ واقع هست، در مرحلۀ ظاهر هم بین اینها تلازم هست.

شاگرد: در عنوان هم یکی نیستند؟

استاد: نه، عنوان متعدد است. یعنی ببینید این عنوانی هست، قضیۀ شرطیه عند عدم تحقق الشرط هم صادق است. ولی آن قضیۀ فعلیه عند عدم تحقق شرط صادق نیست. ببینید فرض کنید من می‌گویم لو غلیٰ لَحَرُم، غلیان نشده این قضیه صدق می‌کند. ولی حرمش که صدق نمی‌کند. حرمش هنگامی که شرط تحقق پیدا می‌کند صدق می‌کند، زمانش متعدد است اصلاً. ولی این دو گونه ملاحظه است. یعنی ما می‌بینیم هر وقت این جزا تحقق پیدا کرد این شرط تحقق پیدا کرد. از این یک پدیده، یک، حالا این را تعبیر کردند که در عالم نفس الامر صدق می‌کند اینها. من اینها را حالا خیلی این‌که نفس الامر چی چی هست را نمی‌فهمم. ولی غرضم این هست که من تصورم این هست که اینها وجود واقعی‌شان را که در نظر بگیریم، یک وجود واقعی بیشتر ندارند. ولی این وجود واقعی منشاء انتزاع دو تا عنوان می‌شوند. عنوان‌ها متعدد هستند، حالا که چنین شد اگر حکم مربوط به آن معنون خارجی باشد، عنوان دخالت نداشته باشد. عنوان واسطه باشد برای معنون خارجی. این حکم نمی‌تواند در واقع، اینجا تفکیک بین این دو تا عنوان در مقام ظاهر دیگر غیر ممکن است. ببینید آن چیزی که موضوع حکم عقل هست برای لزوم امتثال، تحقق حرمت، تحقق فعلی حرمت است. این قضیۀ شرطیه‌ای که لو غَلیٰ لحرم، این قضیه خودش موضوع حکم عقل به لزوم امتثال نیست، این قضیۀ شرطیه. آن جزا عند تحقق الشرط هست که موضوع هست. یعنی هر وقت آن حرمت فعلی شد، عقل می‌گوید شما باید اجتناب کنید. یعنی موضوع حکم عقل به لزوم امتثال آن قضیۀ به اصطلاح چیز هست، جزا عند تحقق الشرط هست. و آن وجود خارجی‌اش هم موضوع است، نه عنوانش. عنوان چون حاکی از این است که یک حرمت در عالم عین تحقق دارد. حالا نحوۀ تحققش به چه نحو هست حالا من کار ندارم، آنش را فعلاً صحبت نمی‌خواهم بکنم. در همان جعل و مجعول شبیه آن را ما مطرح کردیم. به هر حال وقتی که شارع می‌خواهد بگوید این قضیۀ شرطیه صادق است یعنی می‌خواهد بگوید آن منشاء انتزاعش صادق است. وقتی ظاهراً شارع می‌گوید بگو این قضیۀ شرطیه در مقام ظاهر تعبداً موجود است یعنی آن منشاء انتزاعش ظاهراً موجود است. یعنی چی؟ یعنی با تحقق شرط جزا ظاهراً موجود است. من عرضم این هست که حقیقتاً معقول نیست که، نه این‌که ملازمه دارد. یک بحث این هست که بین تحقق قضیۀ شرطیه در مقام ظاهر و تحقق جزای عند تحقق الشرط همچنان که ملازمه هست در حکم واقعی، ملازمه هست در حکم ظاهری. این یک بیان.

یک بیان دیگر این است که این عنوان‌ها ملازم هستند. ولی عنوان‌ها از یک معنون خارجی واحد حکایت می‌کنند. اگر شارع می‌گوید این عنوان صادق است، یعنی آن معنون صادق است. اینها از یک، نسبت به معنون که در نظر می‌گیریم معنون‌های متعدد و ملازم اصلاً یک معنون هستند. یک معنون عینی بیشتر اینها ندارند. اگر شارع مقدس می‌گوید این عنوان صادق است یعنی می‌گوید آن معنون صادق است. آن به حمل شایع ثنایی وقتی شارع مقدس این عنوان را صادق می‌بیند، یعنی می‌خواهد بگوید آن معنون را من به تحققش حکم کردم. اگر آن معنون ظاهراً تحقق داشته باشد این دیگر معنا ندارد که آن. ولی این نکته را که می‌خواهم عرض بکنم این هست که با وجودی که اینها در مقام واقعیت یک شیء هستند، ولی عرفاً آن قضیۀ شرطیه علت هست برای آن قضیه تحقق جزا. ما می‌گوییم چون این را اینجوری تعبیر می‌کنیم، چون این قضیه صادق است که اگر غلیان پیدا کند نجس می‌شود، و الآن هم غلیان پیدا کرده است، فصار نجساً. فا، بین قضیۀ شرطیه و تحقق شرط و تحقق جزا قرار می‌گیرد. یعنی یک قضیه، یک قیاس، یک استنتاجی ما می‌چینیم. آن این هست که قضیۀ شرطیه موجود است. شرط هم موجود است، پس جزا موجود است. این پس و «فاء» تفریعی که به کار می‌بریم این «فاء» تفریع در مقام علم ما هست. ولی در مقام واقعیت خارجی «فاء» نیست. این «فاء»، «فاء» علمیه است یعنی علم من به تحقق جزا متوقف هست بر علم من به تحقق قضیۀ شرطیه و علم من به تحقق شرط. این «فاء» واقعیتش این است، ولی نسبت به آن محکی علم و آن معلوم خارجی که در نظر بگیریم این «فاء» اصلاً تحقق ندارد. ولی همین «فاء»یی که در مقام علم وجود دارد باعث می‌شود که عرف متعارف، قضیه‌ای که در مقام علت قرار دارد ولو علت اثباتی است، آن را مقدم بدارد بر قضیۀ معلول. اگر هر دوی اینها عرفاً تحقق داشته باشد، عرض کردم ما در بحث جعل و مجعول این را عرض کردیم آن بیانی که مرحوم آقای خویی دارند که استصحاب بقای جعل با استصحاب عدم مجعول معارض هست ما دو نکته عرض می‌کردیم. یکی این‌که اگر عرف این هر دو را با هم ببینند استصحاب بقای جعل بر استصحاب عدم مجعول حکومت دارد، مقدم است، حالا حکومت هم تعبیر نکنیم. استصحاب بقای جعل مقدم هست بر استصحاب بقای مجعول، چون رابطه‌شان سببی مسببی است. ولی می‌گفتیم عرف متعارف آن بقای جعل را در غیر بحث نسخ و اینها که آن را می‌بیند، ملاحظه می‌کند در غیر از استصحاب عدم نسخ که آن هم از سنخ بقای جعل هست و عرفی هست و امثال اینها، در آن چیزهای متعارفی که آقای خویی تصویر کردند، آنها اصلاً عرفی نیست و چون عرفی نیست استصحاب بقای مجعول اصل، استصحاب عدم مجعول اصل مقدمی ندارد و امثال اینها. معذرت می‌خواهم، مرحوم آقای خویی استصحاب بقای مجعول را با استصحاب عدم جعل زائد معارض می‌گرفتند. ما عرض می‌کردیم این استصحاب عدم جعل زائد اگر عرف بهش تصور بکند آن را حاکم می‌داند و مقدم می‌داند، ولی عرف تصور نمی‌کند بنابراین استصحاب بقای مجعول را بدون معارض جاری می‌کند.

شاگرد: فرمودید که یک واقعیت خارجی است دو تا عنوان، یعنی واقعیت خارجی چجوری است که در قضیۀ شرطیه حتی اگر عدم هم باشد یعنی یک واقعیت خارجی که نمی‌شود هم در حالت عدم باشد هم در حالت

استاد: نه، در، به اصطلاح ببینید اینها می‌گویند که ظرف صدق قضیۀ شرطیه اوسع از ظرف وجود است. در نفس الامر صدق می‌کند. نه نه، این نفس الامر چی است من نمی‌فهمم. من می‌خواهم بگویم که چیزی که من به هر حال ما چیزی اوسع از ظرف وجود به نام نفس الامر یعنی چی؟ این را خیلی قابل هضم برایم نیست. چیزی به نام نفس الامر. آیا نفس الامر امری هست که عینیت دارد؟ آیا غیر از وجود چیزی دیگری؟ اینها عرض کنم خدمت شما.

شاگرد: الآن فرض این است که نیست، شرط موجود نیست، جزایش هم در خارج. با این حال صادق است. چجوری می‌گویید وجوداً یکی است؟

استاد: می‌دانم. من اینها را کاملاً یعنی توجه بهش دارم. نه اینها می‌گویند که تحققش در نفس الامر است. من می‌گویم. نه می‌خواهم بگویم این تحقق نفس الامری نیست. اینها در واقع نسبت به عالم وجود که عالم حقایق هست آن عالم، عالم نفس الامر نمی‌دانم چه شکلی باید این عالم نفس الامر را

شاگرد: کجا شما صادق می‌دانید.

شاگرد: شما معنون واحد را چی تلقی می‌کنید که می‌فرمایید یک معنون است دو تا عنوان.

استاد: یعنی می‌خواهم بگویم نسبت به ظرف وجود یک ظرف وجود بیشتر ندارند. و نفس الامر را، نفس الامر را چجوری آدم تصویر می‌کند که چی چی است این نفس الامر؟ آیا نفس الامر وجود است یا عدم است؟ این اینجور.

شاگرد: رابطه است قضیه

استاد: نمی‌شود که

شاگرد: نه در عالم واقع

استاد: نه، نه نفس الامر بالأخره اجتماع نقیضین که نمی‌شود.

شاگرد: خارج نمی‌شود در نفس الامر

استاد: نه این‌که چی چی نفس الامر است، این نفس الامر

شاگرد: نفس الامر را من کار ندارم.

استاد: نه بحث من همین هم، این در واقع این که ما تعدد دیده می‌شود به خاطر این است که یک چیزی به نام نفس الامر اینجا تصویر می‌شود. ولی نفس الامر چی است، من برایم هضم شده نیست مفهوم نفس الامر. این‌که بخواهم بگویم اینها یکی هستند، یعنی تحقق عینی متعدد ندارند نمی‌شود، آنهایی هم که می‌خواهند بگویند تحقق عینی قائل نمی‌گویند، تحقق نفس الامری قائل هستند. تحقق نفس الامری کأنّ چیز نیست. من این را می‌خواهم بگویم.

شاگرد: تحقق عینی قضیۀ شرطیه که شرط

استاد: می‌گویم تحقق نفس الامری‌اش به تبع تحقق عینی است. این را می‌خواهم بگویم. آن تحقق عینی آن تحقق نفس الامری را به دنبال می‌آورد.

شاگرد: اگر که معدوم باشد شرط، تحقق عینی دارد قضیۀ شرطیه؟ اگر شرط معدوم باشد قضیۀ شرطیه تحقق عینی پیدا کرده؟

استاد: الآن نه. آن که در آن زمان تحقق پیدا می‌کند تحقق نفس الامری قبل از تحقق شرط پیدا می‌کند. این را می‌خواهم بگویم.

شاگرد: عندهم یعنی چی؟

استاد: عند تحقق شرط، این‌که جزا تحقق پیدا می‌کند این باعث می‌شود که در عالم نفس الامر آن تحقق پیدا می‌کند. عالم نفس الامر چی است من نمی‌دانم.

شاگرد: یعنی حالت سابقه دارد؟

استاد: آره، نه، می‌خواهم بگویم قضیۀ شرطیه که می‌گویند در عالم نفس الامر تحقق دارد، این عالم نفس الامر عالمی ورای عالم حقیقی نیست. عالم حقیقی که تحققش بعد است. یعنی این‌که با تحقق شرط جزاء تحقق پیدا می‌کند سبب می‌شود که در عالم نفس الامر آن قضیۀ شرطیه محقق شود.

شاگرد: فرض کنید هنوز شرط محقق نشده.

استاد: آره دیگر

شاگرد: این‌که هنوز عینیت پیدا نکرده.

استاد: ولو عینیت پیدا نکرده.

شاگرد: ولی صادق است

استاد: ولی صادق است. من همین را می‌گویم. می‌گویم که عالم نفس الامر یک عالمی هست، حالا فرض کنیم تصویر عالم نفس الامر می‌کنیم. این عالم نفس الامر وجودی ورای عالم حقیقی ندارد. آن عالم نفس الامر از آن عالم حقیقی است که زمانی است، عالم نفس الامر ورای زمان است. حتی ازلی و ابدی است. ولی این عالم نفس الامر معلول آن عالم حقیقی است. یعنی نسبت، عینیتش را که در نظر بگیریم، تحققش را که در نظر بگیریم وقتی آن عالم حقیقی تحقق پیدا می‌کند عالم نفس الامر هم تحقق پیدا می‌کند. دو تا تحقق خارجی نداریم.

شاگرد: فرض این است که ممکن است شرط تا ابد هیچ وقت محقق نشود.

استاد: نشود.

شاگرد: نمی‌توان گفت عینیت اینها یکی است. الآن می‌بینیم عینیت دارد قضیۀ شرطیه ولی ممکن است فعلیتش هیچ موقع عینیت پیدا نکند. چجور می‌فرمایید یک معنون است، یکی عینیت است؟ ممکن است فعلیت داشته باشد آن یکی هیچ وقت عینیت پیدا نکند.

استاد: بله. نکته‌ای که در بحث نفس الامر می‌خواهم بگویم، نفس الامر اوسع از وجود است همین است، می‌گویند ممکن است شرط و جزا هیچ وقت وجود خارجی پیدا نکنند.

شاگرد: می‌خواهم بگویم مانعش هم دو تاست.

استاد: بله. نه من معنونش وجود خارجی دو تا نه. یعنی وجود حقیقی که معنا ندارد دو تا داشته باشد.

شاگرد: وجود حقیقی معنا ندارد، ولی قضیۀ شرطیه عینیتش

استاد: عینیتش نفس الامریه است.

شاگرد: نفس الامریه و آن

استاد: نه، می‌خواهم عرض بکنم که اینها من دو نگاه می‌خواهم چیز بکنم. یک نگاه این است که اگر ما به آن حقیقت و آن تحقق واقعی نگاه بکنیم که آن تحقق واقعی منشاء تحقق نفس الامری هم هست، آنها دو تا نیست. بله یک، حالا چجوری اینها را می‌شود تصویر کرد اینها خودش یکی از معضلات فکری هست که واقعاً آدم می‌داند ملازمات تحقق دارند، در ظرف اوسع از وجود هم تحقق دارند، ولی الآن موجود هم نیستند، این این شکلی. حالا من آن بحث چیز حقیقی‌اش خیلی مهم نیست. من می‌خواهم بگویم اگر هم حالا متعدد ما فرض هم بکنیم اینقدر بین اینها شدت ملازمه وجود دارد به‌طوری که نمی‌شود اینها در مقام ظاهر هم بینشان تفکیک کرد. دو مرحله ادعا ما داریم. یک ادعا این است که اصلاً اینها نسبت، آن چیزی که محطّ آثار هست، آن وجود نفس الامریه نیست. آن چیزی که محطّ آثار هست آن وجود حقیقیه است.

شاگرد: خب برای استصحاب قضیۀ شرطیه استصحاب قضیۀ نفس الامریه است.

استاد: ولو استصحاب قضیۀ نفس الامریه است. استصحاب قضیۀ نفس الامریه به اعتبار این‌که می‌انجامد به آن قضیۀ حقیقیه اثر دارد.

شاگرد: پس دو تا قضیه است. یعنی دو تا قضیه.

استاد: نه می‌خواهم بگویم معنای استصحاب قضیۀ نفس الامریه تنجیز و تعذیر قضیۀ حقیقیه است. حالا این را من بعداً فردا یک مقداری توضیح بیشتر می‌دهم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

پایان